

نگاهی به کتاب *التعريف بطبقات الامم*

از قاضی صاعد اندلسی (۴۲۰-۴۶۲ ق)^۱

بنفشه افتخاری

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ علم، دانشگاه تهران
b.eftekhari@gmail.com

چکیده

تاریخ دریافت: ۸۴/۱۲/۸ - تاریخ پذیرش: ۸۵/۴/۲
قاضی صاعد اندلسی دانشمند و مورخ قرن پنجم هجری در کتاب نامدار خود، *التعريف بطبقات الامم*، رویکردی خاص به مقوله علم دارد که بر پایه آن می‌توان این کتاب را در رده کتب تاریخ علم قرار داد. در این مقاله با معیارهای امروزی تاریخ‌نگاری جایگاه این کتاب در دو حوزه تاریخی و علمی به طور مستقل و با هم بررسی می‌شود.
کلید واژه‌ها: قاضی صاعد اندلسی، *التعريف بطبقات الامم*، تاریخ علم، تاریخ‌نگاری، معیارهای تاریخ‌نگاری.

مقدمه

تاریخ علم زمانی در بستر تاریخ هویتی مستقل می‌یابد که به علم به عنوان دستاوردی از تمدن بشر بنگریم. با این نگاه، تاریخ علم با وجود برخورداری از هویتی مستقل، زیرمجموعه‌ای از تاریخ بشری است که هرگاه تاریخ، اعتبار و ارزش خود را بیابد، توان رشد و نمو پیدا می‌کند. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سده‌های سوم، چهارم و پنجم هجری جریانی در جهان اسلام به وجود آمد که در طی آن شاهد حرکتی شگرف در تدوین و تکامل کتب تاریخی هستیم. نقطه اوج این جریان که به تاریخ نه به عنوان رشته‌ای از حوادث و رویدادها، بلکه به شکل تحلیلی و

۱. بر خود واجب می‌دانم که از استاد محترم دکتر هادی عالم زاده که با دلسوزی و صرف وقت فراوان مرا در تألیف این مقاله تشویق و راهنمایی کردند و نیز دکتر ایرج نیک‌سرشت (استادیار پژوهشکده تاریخ علم) که با معرفی مقاله بسیار مفید «مقدمه‌ای بر تاریخ علم» از کرگ (Kragh) کمک بزرگی به من نمودند تقدیر و تشکر بنمایم.

منتقدانه نگاه می‌کند، در جهان اسلام در فلسفه تاریخ ابن‌خلدون به ثمر نشست. این که چه عواملی سبب شکل‌گیری چنین نهضتی در جهان اسلام شد، خود بررسی تاریخی-اجتماعی جداگانه‌ای را می‌طلبد که در این گفتار نمی‌گنجد و می‌تواند موضوع مقاله‌ای مستقل باشد.

کتاب *التعريف بطبقات الامم* نوشته قاضی صاعد اندلسی از آثار همین دوره است که بنا بر مقدمه مصحح و مترجم آن، بعدها منبع کتب مهمی چون *تاریخ الحکماء* قفطی و *عیون الانباء* ابن ابی اصیبعه و جز اینان قرار گرفته است (ص ۴-۵). این مقاله قصد دارد جایگاه دقیق این کتاب را در رده کتب تاریخ علم از دیدگاه روش‌شناسی قاضی صاعد در دو حوزه تاریخی و علمی به طور مستقل و با هم بررسی کند.

کلیاتی در مورد کتاب

در بررسی اجمالی این کتاب چنین می‌نماید که قاضی صاعد قصد داشته مجموعه‌ای شامل دانش و دستاوردهای بشری عرضه کند، این کتاب فهرست نیست و قصد آن را نداشته که مانند ابن ندیم مجموعه کتب موجود را معرفی کند، بلکه می‌خواسته اندوخته‌های معنوی بشری را نام برد، اعم از این که به صورت کتابی یا مهارتی یا ویژگی‌ای از مردمان باشد؛ و این جاست که به کاوش احوال مردمان گذشته و روزگار خود می‌پردازد و کتابی می‌نویسد در مورد تاریخ، مردم‌شناسی و قوم‌شناسی که البته در آن فهرستی از مجموعه کتاب‌های در دسترس آن عصر اندلس را نیز ارائه می‌کند (← قاضی صاعد، ص ۱۹۷-۲۹۷). در این کتاب از احوال و تاریخ ملت‌ها گفته شده و در تشریح سرزمین‌های تحت پوشش آن‌ها توصیف نسبتاً دقیقی عرضه گردیده (برای نمونه ← همو، ص ۱۷۴)؛ با این حال، این کتاب نه جغرافیاست و نه تاریخ؛ اگر بخواهیم آن را در این رده بررسی کنیم، در مقایسه با کتب تاریخ و جغرافیای آن عصر، مانند *التنبیه و الاشراف* و *مروج الذهب* مسعودی و *یا ماللهند* بیرونی و جز این‌ها جایگاه درخور توجهی ندارد.

تقسیم‌بندی و تشریح احوال و خصائص ملل با توجه به وجوه تمایز آن‌ها (یعنی زبان، چهره و اخلاق ← همو، ص ۱۷۱) این کتاب را در زمره کتاب‌های مردم‌شناسی

نیز قرار می‌دهد، تا جایی که افرادی چون محسن مهدی او را مؤسس علم مردم‌شناسی دانسته‌اند (مهدی، ص ۱۸۵).

قاضی صاعد در این کتاب دست به تقسیم ملت‌ها با توجه به میزان توفیق آن‌ها در کسب علم زده است و به تشریح داشته‌های علمی آن‌ها می‌پردازد:

«یک طبقه که به علم توجه کرده‌اند و اقسام علوم از ایشان آشکار شده و شاخه‌های معارف از آنان منشأ گرفته است و طبقه دیگر که به علم چندان عنایتی نورزیده‌اند، تا نامشان در خور آن گردد که از اهل علم شمرده شوند و در نتیجه، از اینان بهره حکمتی نقل نگشته و ثمره اندیشه‌ای تدوین نیافته است» (ص ۱۷۸)

و گرچه برای توصیف اقوام چارچوب‌هایی چون زبان و قومیت را انتخاب نموده، اما محوری‌ترین معیار قضاوت خویش را همین نکته، یعنی میزان عنایت ملل و اقوام به علم قرار داده است و همین ویژگی است که آن را در جایگاه کتب تاریخ علم قرار می‌دهد؛ از همین رو قصد داریم جایگاه آن را به عنوان نخستین کتاب تاریخ علم بررسی کنیم.

تاریخ و علم در کتاب قاضی صاعد

آن‌چه از کتابی درباره تاریخ علم انتظار می‌رود این است که تکوین و رشد علم را در بستر تاریخ بررسی کند و حال باید دید که آیا کتاب *التعريف بطبقات الامم* دارای چنین ویژگی هست یا نه؟

قاضی صاعد در این کتاب پس از بیان تنوع و گوناگونی نوع بشر به معرفی نخستین اقوام باستانی و مختصری از احوال و تاریخ آن‌ها می‌پردازد و خصوصیات آنها را شرح می‌دهد. از اطلاعات موجود در این کتاب، که تنها اثر به جای مانده از قاضی صاعد است، به طور ضمنی درمی‌یابیم که وی در کتب دیگر خود، *المؤلف فی مقالات أهل الملل و النحل و فی جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم* به تاریخ محض و توصیف ملت‌ها نیز پرداخته است (همو، ص ۱۸۷ و ۱۹۱). آن‌چه این کتاب را از آثار دیگر قاضی صاعد متفاوت می‌سازد شرح دقیق اندوخته‌های علمی این ملتهاست، مثلاً در توصیف نجوم نزد اقوام هندی به تشریح دقیق تفاوت‌های بین مکاتب مختلف می‌پردازد و دوره‌های

نجومی^۱ آن‌ها را شرح می‌دهد (ص ۱۸۷-۱۹۰) و حتی میزان اختلاف آن را با روش ایرانیان ذکر می‌نماید (ص ۱۹۲). قاضی صاعد در بیان این اطلاعات که حاکی از آشنایی وی با پیشرفته‌ترین سطح نجوم آن روزگار است، وارد جزئیات نشده و تأکید می‌کند برای آگاهی بیشتر به کتاب دیگر وی *المؤلف فی إصلاح حرکات النجوم* مراجعه شود (ص ۱۸۸).

حرکت قاضی صاعد در مرز میان تاریخ و علم، و نوشتن کتابی که تحول علم را در گذر تاریخ در جای جای جهان آن روزگار جستجو کند، چنان تازه و بی‌سابقه است که وی را شایسته دریافت عنوان «اولین مورخ علم» می‌کند؛ زیرا در عین حال که هم در حوزه تاریخ و هم علم به کمال روزگار خویش رسیده، اثری خلق کرده است در باب تاریخ علم، نه کتابی علمی یا تاریخی محض.

نخستین کتاب تاریخ علم

قدمت تاریخ علم به یونان باستان می‌رسد، به این صورت که فیلسوفان یونان باستان بنا بر سنت علمی آن روزگار برای شروع بحث‌های خود ابتدا تاریخچه‌ای از آن مبحث را طرح می‌کردند و در واقع، با گفتن این تاریخچه قصد تفهیم بهتر مطالب خود را داشتند. این سنت در قرون وسطی در غرب و جهان اسلام نیز ادامه پیدا کرد، مثلاً خیام در جبر و مقابله خود تاریخچه‌ای از این که چگونه ریاضیدانان اسلامی به حل معادله درجه سوم نیازمند شدند، بیان می‌کند. با این حال، نمی‌توانیم هیچ یک از این آثار را در زمره کتب تاریخ علم به حساب آوریم، اگرچه از اطلاعات مندرج در آن‌ها به عنوان منابع تاریخ علم استفاده می‌کنیم. تا قبل از ویلیام هیول^۲ فیلسوف، متکلم و مورخ علم (۱۷۹۴-۱۸۶۶م) و پل تنری^۳ ریاضی‌دان و مورخ تاریخ ریاضیات (۱۹۰۴-۱۸۴۳م) در قرن نوزدهم کسی

۱. هندیان چنان می‌پنداشتند که ستارگان غیر ثابت در آغاز آفرینش، همه با اوج‌ها و جوزه‌هرهایشان در ابتدای برج حمل یعنی در منطقه اعتدال ربیعی قرار داشتند، و سپس به حرکات با سرعت‌های مختلف پرداختند، و پس از هزاران هزار دوران کامل، بار دیگر با اوج‌ها و جوزه‌هرهای خود در اول حمل اجتماع خواهند کرد (← نلینو، کرلو، *تاریخ نجوم اسلامی*، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۹ش، ص ۱۹۱).

2. William Whewell

3. Paul Tannery

در اروپا به شکل مستقل و همه جانبه به تاریخ علم پرداخته است (کرگ^۱، ۱۵، ۹). حال باید دید کتاب قاضی صاعد دارای چه ویژگی‌هایی است که آن را از آثار مشابه در اروپا و جهان اسلام، متمایز می‌سازد.

نخست آن‌که در اروپا مایه‌های تاریخ علم را در شروح آثار علمی دوره کلاسیک می‌توان یافت (همو، ۲). بدین شکل که مثلاً به تاریخ حل مسئله‌ای خاص پرداخته‌اند و یا تاریخ تکوین فلسفه و یا نظریه‌ای خاص را بیان کرده‌اند و یا به شاخه‌ای خاص از علم توجه داشته‌اند، ولی قاضی صاعد به همه ابعاد علوم و نتایج فکر بشر توجه داشته است:

«یک طبقه که به علم توجه کردند و اقسام علوم از ایشان آشکار شده

و شاخه‌های معارف از آنان منشأ گرفته شده است» (ص ۱۷۸)

وی حتی به حرّف و مهارت‌های شغلی - که نتیجه قوه فاعله و مهارت‌های ذهنی است - نیز پرداخته است.

دوم آن‌که علی‌الاصول یونانیان به خطی بودن زمان معتقد نبودند و در نقل مطالب تاریخی، توالی زمانی را رعایت نمی‌کردند. این تفکر روایات تاریخی کتب تاریخ علم آن‌ها را کاملاً از شکل تاریخی خارج نموده است و تا اواخر قرون وسطی در اروپا رعایت تسلسل و توالی رویدادها در نقل مطالب تاریخ علم رایج نشد (کرگ، همان‌جا).

اما در جهان اسلام کتبی را می‌توان نام برد که یکسره به علوم پرداخته‌اند؛ اما این کتاب‌ها یا مانند *الفهرست* ابن ندیم در شمار فهرست‌ها قرار می‌گیرند، یا مانند *عیون الانباء* ابن ابی اصیبعه و *تاریخ الحکماء* قفطی نوعی شرح احوال رجال علم است یا دائرةالمعارف‌گونه‌هایی اند که به رغم توجه به همه اقسام علوم، روایت خطی تاریخی در آن‌ها مشاهده نمی‌شود.^۲

1. Kragh

۲. این گفته مبتنی بر اطلاعات موجود در کتب و برداشت‌های این‌جانب از آن‌ها است. بدیهی است که شاید با کار تخصصی بیشتر، این گفته در معرض نقد و نقض قرار گیرد. به هر حال، با توجه به متأخرتر بودن این دو کتاب نسبت به *التعريف بطبقات الامم*، ادعای ما مبنی بر «اولین کتاب تاریخ علم بودن» آن، مخدوش نمی‌شود.

قاضی صاعد گرچه سنت مورخان هم‌عصر خود را در ثبت دقیق تاریخ‌نگاری سیاسی رعایت ننموده، ولی همواره به توالی زمانی توجه داشته و در عین ملاحظه تقسیم‌بندی‌هایی بر مبنای جغرافیا و زبان در نقل مطالب، تسلسل زمانی را نیز رعایت نموده است؛ چنان‌که در این کتاب همواره می‌توان شکل خطی تاریخی را پی گرفت و با شناختی که تا به امروز از منابع حاصل شده است، می‌توان *التعریف بطبقات الامم* را نخستین کتاب در تاریخ علم دانست.

قاضی صاعد و معیارهای تاریخ‌نگاری امروزی

نکته مهم که در بررسی روش‌شناسی قاضی صاعد، توجه وی به مجموعه‌ای از اصول است که در تاریخ‌نگاری امروز به عنوان معیارهایی در قواعد تاریخ‌نگاری لحاظ می‌شود، و توسط پل تری و جرج سارتون - با دیدگاهی نسبتاً متفاوت - تدوین شده است. توجه قاضی صاعد به همین نکات، اثر وی را ممتاز می‌سازد، هر چند وی درگیر محدودیت‌های روزگار خویش بوده است.

امروزه متخصصان تاریخ علم بر این نکته تأکید بسیار دارند که باید در بررسی تاریخ علم یک قوم، به علم به عنوان «پدیدار» بنگریم و آن را به طور مشخص به عنوان معرفتی که حاصل از منطق بشری است، تعریف کنیم. بر این اساس، جادو، خرافه و سنت‌های قومی یک ملت را نمی‌توان در شمار علم آورد، البته این دید مخالف نگاه افرادی چون پیر دوهم^۱ است.^۲

معیار قاضی صاعد در قضاوت این است که چه چیز آدمی و حیوان را از هم متمایز می‌سازد، و به مفهوم علم به عنوان هویتی مستقل توجه دارد. او بسیاری از ویژگی‌ها و صنایع را در شمار علم نمی‌آورد؛ به این دلیل که شاید حیوانات در این جهت از انسان برتر باشند (مانند خانه‌سازی زنبور عسل و عنکبوت) (قاضی صاعد، ص ۱۸۲-۱۸۵). گرچه قاضی صاعد در این اثر اشتباهاتی چون غفلت از ذکر مردم چین در زمره ملل اهل

1. Pierre Duhem (1861-1916)

۲. دوهم معتقد بود حتی در خرافات و جادو، منطقی علمی را می‌توان یافت و علم امروزی ما وامدار و مولود همین تفکراتند (کرگ، p. 16).

علم مرتکب گردیده (ص ۱۷۸)، ولی اسلوبی امروزی را در متمایز کردن علم و غیر علم دنبال می‌کند و البته معارف غیر یونانی - مانند حکمت هندی - را نیز از زمره علم می‌شمرد.

دو رویکرد کلی به علم وجود دارد: یکی علم را پدیده‌ای اجتماعی و برآیند اوضاع اقتصادی و فرهنگی جامعه می‌داند که اصطلاحاً به آن نگاه برون‌گرا می‌گویند. از جمله طرفداران این نگرش پل تری و اگوست کنت^۱ می‌باشند (کرگ، ۱۵ p). این تفکر در واقع شکل خاصی از نگرشی است که برای حوادث و پدیده‌های اجتماعی توجیه علی می‌جوید، برخلاف تفکر رایج یونان باستان و قرون وسطی در اروپا که حوادث اجتماعی را محتوم و معلول سرنوشت می‌داند. سنجش نگاه قاضی صاعد در چارچوبی که قرن‌ها بعد از او به وجود آمده، صحیح نیست؛ زیرا هدف از بررسی آثار قرون وسطی یافتن حلقه اتصال عهد باستان به علوم مدرن است. با عنایت به تفاوت اساسی نگاه یک مورخ قرون وسطی و امروزی، به منظور دستیابی به هدف بررسی که ریشه‌یابی دیدگاه‌های امروزی از خاستگاه‌های گذشته است، ناگزیریم نگاه قاضی صاعد را - که در مرحله گذار از سرنوشت‌گرایی عهد باستان و علت‌جویی امروزی قرار دارد - با معیارهای امروزی محک بزنیم.

قاضی صاعد تمدن و علم را یک پدیده اجتماعی می‌داند که از عوامل طبیعی نشأت گرفته است. او با دسته‌بندی علوم در کانون‌های اجتماعی علم، به طور ضمنی آن را یک پدیده اجتماعی (برای مثال علم ملت هند) و برون‌گرا می‌شمرد که از عواملی که همه آن اجتماع از آن‌ها اثر پذیرفته‌اند، نشأت گرفته است.

قاضی صاعد در مقیاسی بزرگ‌تر در جستجوی عوامل تمدن‌زاست و سعی در توجیه ویژگی‌های ملل با توجه به عوامل محیطی چون آب و هوا و نحوه تأثیر گرفتن از ستارگان و جز این‌ها دارد، چنان‌که در بررسی عوامل ناتوانی برخی از اقوام در تمدن‌زایی چنین می‌گوید:

«زیرا اقوامی از ایشان که در سرزمین‌های شمالی واقع در میان نهایت

اقلیم‌های هفت‌گانه تا پایان معموره در شمال ساکن‌اند، به سبب دوری زیاد خورشید از فراز سمت رأسشان که هوای ایشان را سرد و جوّشان را سنگین ساخته است، مزاج‌هایشان سرد، اخلاقشان خشک، بدن‌هایشان درشت، رنگ‌هایشان سفید و موی‌هایشان لخت گشته است و در نتیجه باریک‌بینی و تیزهوشی را از دست هشته‌اند و نادانی و کودنی بر آنان غلبه کرده» (ص ۱۷۹-۱۸۰).

و یا در توصیف سیاهان و علل ضعف آنان در تمدن آفرینی می‌گوید:
«قوامی هم از ایشان که ساکن نقاط نزدیک به خط استوا و پشت آن، تا نهایت معموره در طرف جنوب هستند، به خاطر طولانی بودن [دوره] نزدیکی خورشید در سمت‌الرأسشان، هوا و جوّ ایشان، داغ گشته و بدان سبب مزاج‌هایشان گرم، اخلاقشان تند، رنگ‌هایشان سیاه و موی‌هایشان پیچ در پیچ شده است و در نتیجه، استواری در بینش را از دست داده‌اند و در میانشان حماقت و جهالت شیوع یافته است.» (همان جا)

و وقتی مردم هند را که در نظر او از بافرهنگ‌ترین مردمانند، سیاه می‌بیند در توجیه این استثناء به دایره علوم غلوی خویش متوسل می‌شود:

«چون سیاره کیوان و تیر با هم سرپرستی بخش طبیعت هند را برعهده دارند، به خاطر سرپرستی کیوان در تدبیر ایشان، رنگ‌هایشان سیاه شده است، لیکن به سبب مشارکت تیر در آن امر، خرده‌هایشان ناب و ذهن‌هایشان لطیف گردیده است و علاوه بر آن، کیوان هم، در درست‌نظری و ژرف‌اندیشی ایشان تأثیر دارد و بدین سبب است که بدان پایه از پاکی قریحه و درستی تشخیص رسیده‌اند و بدان وسیله، از دیگر سیاهان... متفاوت شده‌اند.» (همان، ص ۱۸۶).

اگر ما با عینک امروزین به این سخنان بنگریم، ممکن است این توجیهاات در نگاه اول نابخردانه به نظر برسد و نظریه‌های او را غلط بپنداریم؛ اما پرداختن وی به تحلیل علی شرایط حاکم بر اجتماع و عنوان نمودن گرایش یک جامعه به سمت علم را تحت تأثیر عوامل بیرونی (چون جغرافیا و یا قرارگرفتن در مدار سیاره‌ای خاص) نشان از

حرکت به سمت توجیه علمی جامعه‌شناختی پدیده‌هایی چون علم و تمدن دارد، چنان‌که امروز نیز با تکامل علم بشر، با توسل به نظریه‌های دیگری در صدد توجیه پدیده‌های اجتماعی هستیم. قاضی صاعد آنچه را امروز تاریخ تحلیلی می‌نامیم، از مسعودی گرفته و بعدها ابن‌خلدون به شکل کامل‌تری آن را بیان کرده است

نتیجه

در تاریخ، شاهد یک گسست و یک جهش در تاریخ علم هستیم. گسستی که بعد از غروب یونان باستان به وجود آمد و جهشی که در قرن هفدهم در غرب آغاز شد و این شکاف، نقطه کوری در تاریخ بشریت است.

جای افسوس است که کتاب دیگری از قاضی صاعد در دسترس نیست تا توانایی این نویسنده را در حوزه‌های دیگر نیز بررسی کنیم؛ اما چنان‌که ذکر شد شواهد موجود در این کتاب نشان از سطح علمی بالای قاضی صاعد دارد. ابتکار قاضی صاعد در نوشتن این کتاب که به حق شایسته احراز عنوان «اولین کتاب تاریخ علم» است، نشان از خلاقیت و استقلال رأی وی دارد و حتی شاید بتوان این ابتکار و خلاقیت و پیش افتادن از اندیشه و دانش آن روزگار را عاملی برای عدم درک درست جایگاه آثار وی و در نتیجه متروک ماندن آن‌ها دانست.

منابع

قاضی صاعد، *التعریف بطبقات الامم*، ترجمه دکتر غلامرضا جمشید نژاد اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ اول ۱۳۸۳ ش.

سارتون، جرج، *سرگذشت علم*، ترجمه احمد بیرشک، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۶ ش.
مهدی، محسن، *فلسفه تاریخ ابن‌خلدون*، ترجمه مجید مسعودی، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸ ش.

Kragh, H., *An Introduction to the Historiography of Science*, Cambridge, Cambridge University Press, 1987.